



مواجهه دنیای عرب با جهان جدید

محمد نوری

پروژه‌های اجتماعی باشد به شکل پروژه‌های حکومتی نیمه‌رسمی جلوه کرده است.

بسیاری از ناظران ترجیح می‌دهند بر جریان اصلاح‌طلبی جهان عرب، نام «مشروطه‌خواهی» بگذارند یعنی مرحله‌ای که در آن به جای براندختن ساختارهای اقتدارگرا، بیشتر بر تحدید قدرت تلاش می‌شود. نظام و نظم سیاسی گذشته بی‌آنکه شاکله خود را از دست بدهد، تن به حضور نهادها و سازوکارهای نیمه‌دمکراتیک می‌دهد. نهادهایی که غالباً شأن و نقش نظارتی و تقنینی دارند. یک قوه مقننه انتخابی (یا نیمه‌انتخابی و نیمه‌دیگر انتصابی)، بازنگری نسبی در نظامات حقوقی و تقسیم قوای جدید، تجلیات این نوع اصلاح‌طلبی مبتنی بر مشروطه‌خواهی است.

تاکنون هر گاه بحث از اصلاحات به میان آمده، نگاه امرا و زعمای نوجوی عرب به یکی از پایه‌ها و اصول مشروطه‌خواهی معطوف شده است. اجماع نظر آنها بر نوعی روایت بومی از دمکراسی مبتنی است که سازگار با ساختار سیاسی و اجتماعی‌شان باشد. مواردی هم که به عنوان برنامه اصلاحات در برخی جوامع عرب نمایان شده مبتنی بر همین قرائت رسمی و بعضاً دیوانسالارانه از دمکراسی است. چنان‌که در بحرین برنامه اصلاحات به صورت فرمان انتخابات و شکل‌گیری پارلمان - بدون تغییر در ساختار حاکمیت - انجامید. در اردن، احزاب سیاسی امکان مشارکت و آزادی رقابت انتخاباتی را در ذیل قدرت پادشاه پیدا کرده‌اند. در کویت که قدمت فعالیت پارلمانی آن به چند دهه پیش می‌رسد، هنوز توزیع قدرت از دهن چند نقش نه چندان کلیدی به نمایندگان فراتر نرفته است.

شاید یک گواه مهم‌تر بر اینکه هنوز سنت اصلاح‌طلبی از سطح حکومت به عمق جامعه راه نیافته، ناپایداری احزاب پارلمانی و دیگر نهادهای مدنی است. در قریب به اتفاق کشورها هنوز قانون اساسی و نظام حقوقی مجوز ایجاد و تحلال نهادهای مدنی را در ید قدرت پادشاه یا رئیس‌جمهور قرار داده و چند سال اخیر حکام و امرا بارها از این اختیار برای تعطیلی یا توقیف فعالیت احزاب، مجلس و حتی رسانه‌ها بهره جسته‌اند.

پایان حیات مشترک سلطنت و سلفی‌گری

حوادثی که از ۱۱ سپتامبر به این سو تحت اراده افراطیون مذهبی رخ داد، بر یک دوره همنشینی سلطنت و مذهب در جهان عرب مهر خاتمت زد. اولین برداشت محافل غرب از حوادث فوق این بود که مذهب ادغام‌شده در حکومت‌های شیخ‌نشین، نه تنها مهار نشده بلکه ماهیت تهاجمی تری گرفته است.

ساختار حکومتی عرب نتیجه دو جنبش قومی - مذهبی بود که پس از خروج انگلیسی‌ها، توسط خانان قدرت‌طلب شبه‌جزیره از یک سو و علمای سنت‌گرا از طرف دیگر به راه افتاد. در این ترکیب، مذهب نقش منع‌تفین مشروعیت حاکمیت و اپیتولوژی قدرت را ایفا می‌کرد. در این مدت قرائت رسمی سیاست‌پیشگان عرب از دین،

به این نقطه معطوف گردد. دو تبیین متفاوت از دو پدیده اصلاح‌جویی و بنیادگرایی لازم است تا روشن شود، کدام یک از عناصر اجتماعی و باورهای سیاسی شهروند مسلمان عرب دستخوش تغییر خواهد شد و اثر تقابل بین این دو گرایش در نگاه جوامع عربی چه نظام فکری اجتماعی ممکن است پدیدار شود؟

نوده خاموش، نخبگان پرتحرک

اصلاح‌طلبی جامعه عرب خصلیت نخبه‌گرا و غیرنوده‌ای دارد. رنسانس سیاسی اعراب با وجود ماهیت خودآگاهانه‌اش هنوز لایه‌ها و طبقات دیگر جامعه را درنور دیده است. درست بر خلاف سنت و سلفیه بسیاری از جوامع تحول‌یافته عرب که در پس یک تکان و جنبش اجتماعی شاهد آزادی و دمکراسی را در اغوش کشیده‌اند، اندوخته اصلاح‌طلبانه نخبگان عرب هنوز چشم به راه وقوع تغییراتی در ژرفای جامعه و نگاه مردم است. جز چند انتخابات کم‌رنگ و آزادی کم‌فروغ احزاب و رسانه‌ها، روشنفکر عرب در مسیر نوشتن اتفاق دیگری به چشم ندیده است.

البته یافتن علت یا علل این قضیه چندان دشوار نیست. هنوز بکنواختی و بکندستی - در شدیدترین وجه آن - بر فضای سیاسی زندگی جامعه عرب حاکم است و از تکثر را و تعدد احزاب خبری نیست. نهادهای مدنی به عنوان ستون فقرات دمکراسی شکل نگرفته‌اند و بین نوده خاموش و حکومت متحرک، نیروی سومی ظهور نکرده است.

جالب اینجاست که حتی آن طیف از نخبگان حکومتی که با اشتیاق از ضرورت اصلاحات سخن می‌گویند هنوز ریسک شکستن این ساختار بکنواخت را نپذیرفته‌اند یا اصرار زیادی بر توزیع و وگذاری منابع انباشته قدرت نمی‌ورزند.

به هر حال متکی بودن جریان اصلاح‌طلبی عرب بر نخبگان (اعم از نخبگان سیاسی یا فرهنگی) ویژگی‌ها و سمیت‌وسوی خاصی به آن بخشیده است. مهم‌ترین ویژگی این است که فرایند اصلاحات در جوامع عربی، در صحنه عمل روشی محتاطانه، مسالمت‌آمیز و محافظه‌کارانه دارد از تجویز سیاست‌ها و برنامه‌هایی بنیادین برای تغییر امور بهره‌بر می‌کند و الگوی ایده‌آل و اصلاحات از بالا به پایین است و نهایتاً بیش از آنکه

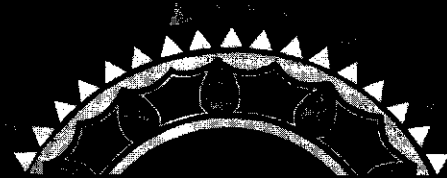
سال‌هاست که از محافل روشنفکری جهان این سخن به گوش می‌رسد که خاورمیانه نامساعدترین زیستگاه برای رشد و رویش نهال دمکراسی است. زمین سخت و ناهموار سیاست در این دیار هر جنبش و خیزش اصلاحی را در کام خود فرو کشیده و سنت‌های قومی و طایفه‌ای با ساختن نهادها و سازمان‌های نیرومند سیاسی و امنیتی، سنت‌های دمکراسی را پس رانده است.

در این گفته‌ها هرچند تازی از اغراق باشد، بژنالی از واقعیات جهان عرب است. خاورمیانه و قلمرو اسلامی - عربی در قیاس با جوامع دیگر کمترین بهره را از موج تغییرات جهان داشته است. در این مدت تغییرطلبی و اصلاح‌جویی در جوامع عرب، زیر پوششی از رفاه و عاقبت‌طلبی اقتصادی و وحشت پلیسی چهره نهان کرده است. زمان بسیاری سپری شد تا علائم حیات دمکراسی و نغمه اصلاح‌طلبی از این بستر خاموش پدیدار شود. اما اکنون آهنگ نوگرایی - هرچند به صورت آرام و کند - سکوت چندین ساله فضای فکری و سیاسی این بخش از جهان اسلام را شکسته است.

دولتمرد، روشنفکر و شهروند عربی خود را آماده می‌کند تا تأخیر طولانی‌اش را در چرخه تحولات تاریخ جبران کند. دیروز ذهن مسلمان عرب جای وحشت و تردید از تحول بود ولی امروز شوق اصلاح‌جانشین آن شده است. دیگر در ادبیات سیاسی، زبان و قلم شهروند خاورمیانه نه تنها اصلاح‌طلبی نکوهش نمی‌شود، بلکه آرام‌آرام به «گفتمانی غالب» تبدیل می‌شود. کافی است بخشی از سخنرانی‌ها و مطالبی که نخبگان حکومتی یا رسانه‌های جهان عرب در باب فضیلت دمکراسی و اصلاح، بیان کرده‌اند مرور شود.

با وجود این، نیروی نوجو و اصلاح‌طلب عرب چندان بی‌رقیب نیست. در جهان عرب، «سنت» نه تنها در گردونه تغییرات پا پس نگذاشته بلکه راده، نقش و نیروی خود را به دست جریانی به نام بنیادگرایی سپرده است که اندیشه رهجویان مدرنیته و مظاهر اجتماعی آن را توانم به چالش می‌خواند. بنیادگرایی پایه‌های نوگرایی در حال تکثیر قدرت خود در حوادث بین‌المللی و منطقه‌ای است.

پوش همزمان این دو اندیشه نوعی از دوگانگی را بر هویت اعراب حاکم کرده و باعث شده عمیق‌ترین پرسش‌ها در باب سرنوشت اسلام سیاسی در جهان مدرن



می‌جوید. بنیادگرایی هر چند به لحاظ تاریخی گرایش آشنا و پرسابقه در مذاهب و ادیان است، اکنون در قامت پدیده‌ای فرگیر و در قالب احزاب و جنبش‌ها و حتی گرایش‌های حکومتی نمایان شده است. این پدیده بر یک سلسله میانی فکری-توجهی و نیز زمینه‌های اجتماعی استوار است که بدون فهم این مبانی و زمینه‌ها برآورد مسیر آینده این جریان ممکن نیست.

جست‌وجوی یک نسخه ناب

بنیادگرایی در نابترین شکلش بر اندیشه‌های حسن البنا

سیاسی عرب و آرای نخیکان این اقلیم می‌توان به سه صورت کاملاً متفاوت از تصویر اسلام دست یافت.

سه صورت مجسم اسلام در اقلیم سیاسی عرب

۱. بنیادگرایی

مناقشه‌انگیزترین تعریف از نقش مذهب را بنیادگرایان در تئوری و عمل ارائه می‌کنند: جریانی که پس از چند دهه نقش قربتی در جایگاه «اپوزیسیون حکومت» منتفی است یا به عرصه کشمکش‌های بین‌المللی گناشته و بر روی شکاف‌ها و خالهای کمونیسم، رسالت رهبری مبارزات ملت‌های محروم علیه قدرت‌های بین‌المللی را

نوع خاصی از اصول‌گرایی را تجویز می‌کرد که در آن حاکمان صرفاً مناسک و ظواهر شریعت را پاس می‌داشتند. مکتب سلفی در نظام تعلیمی خود هرگونه اجتهاد و اقتباس از اسلام را به عنوان انحراف تفسیح می‌کرد و بر آراء اندیشه‌های دموکراتیک بشر مهر ابطال می‌زد.

اما این بنیاد مشترک سلطنت و مذهب در پنجمین دهه از حیات خود میوه تلخی به بار آورد. مولود جدید اندیشه سلفی‌گری که در بستر رفاه حکومت‌های عرب رشد کرده بود، اسم اتقاده به خود گرفته؛ گروهی که تحت رهبری شبکه‌ای از نزدیکان سلاطین خلیج فارس از چند جبهه منافع غرب و آمریکا را به چالش طلبیده است.

با حادثه ۱۱ سپتامبر، حکومت‌های عرب به جداسازی زود هنگام ساختار مذهب از ساختار حکومت خود همت گماشته‌اند. عربستان به عنوان کانون تلفیق بین نظام مذهب سلفی با حکومت، پیشگام این جداسازی شده است. اما این افتراق روندی دوسویه است. به همان اندازه که پادشاه موقعیت مذهب را در تهدید می‌بیند، عالمان دین نیز چرخش‌ها در رفتار و سیاست امرای عرب را «ولایت‌گی» می‌خوانند.

مناقشه بزرگ بر سر نقش مذهب

برای شهروند عرب مسجل شده که ادامه حیات او با نظامات سیاسی گذشته میسر نیست و ناگزیر از انتخاب لگوها و مدل‌های جدید است.

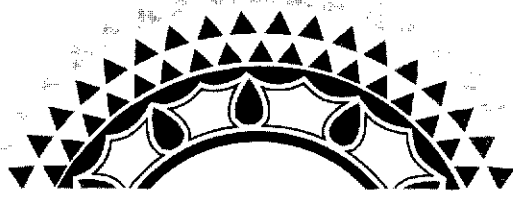
ساختار هویت پیشین اعراب را دو عنصر اصلی شکل داده است: مذهب و سنت‌های قومی. این دو عنصر در پیوندی تاریخی با یکدیگر، نظام اقتدارگرایی جهان عرب را در قرن اخیر برپا داشته‌اند. اکنون هر دو رکن هویتی جوفع مسلمان عرب در معرض تغییر و دگرگونی قرار گرفته است.

اما ناگفته نماند که مناقشه اصلی در این دوران گناز بر سر نقش مذهب است. اینکه اسلام در ساختار سیاسی-اجتماعی امروز و فردای عرب چه نقشی باید داشته باشد پرسشی است که رشته بی‌پایانی از کشمکش فکری و سیاسی را در پهنه جهان اسلام - از خاور دور تا شمال آفریقا - دامن زده است.

آیا اسلام با تعریف و قرآنی تازه دوباره در کالبد حکومت‌های اصلاح‌شده عرب جا خواهد گرفت یا در واکنشی معکوس به عنوان یک رقیب و آلترناتیو برای قبضه حکومت تلاش خواهد کرد؟ اسلام مجسم در اقلیم سیاسی عرب چه میزان توان جذب یا دفع موج فکری برآمده از جهان لیبرالیزه‌شده را دارد؟

امروز به تعداد این پرسش، گروه‌ها و هسته‌های سیاسی در صحنه کشورهای اسلامی قد علم کرده‌اند. هر قرآنی از نقش دین در حیات نوین اعراب مبنای یک رشته از حوادث پر دامنه شده است. از مجموع رفتار فعالان





از منزلت بالایی برخوردار است. ایده بازگشت در وهله اول به معنی تلاش برای احیا و بازتولید دوران حکومت دینی صدر اسلام است. این دوره از آن جهت که دوره حق و حقیقت محسوب می‌شود برای رهبران بنیادگرا جنبه اسطوره و الگوی مثالی دارد. آنها ریشه ضعف و انحطاط مسلمانان و جوامع اسلامی را در این می‌بینند که از تلاش برای احیای حکومت دینی دوران پیامبر غفلت کرده‌اند. در شق دیگر نظریه بازگشت بنیادگرایان به احکام و فرایض دینی نگاه می‌کنند و معتقدند که قوانین و دستورات اسلام از آن جهت که وحیانی هستند اولی و ارجح بر هر قانون عرفی و زمینی‌اند. انتخاب شعار «الاسلام هو الحل» دلالت بر همین اندیشه دارد که بنیادگرایان پاسخ همه چیز را در متون اسلام و شریعت جست‌وجو می‌کنند. نظریه بازگشت در هر دو شق اش، بنیادگرایان را به تضاد عمیق و هم‌جانبه با نظامات امروز بشری می‌کشاند. شق اول این نظریه (جست‌وجوی حکومت دینی صدر اسلام) به رویگردانی و معارضة آنها با حکومت‌های عرفی و عصری می‌انجامد. دومین شق این نظریه نیز بنیادگرایان را به این اعتقاد می‌رساند که تمام مقررات و قواعد ساخته ذهن و عقل انسان‌ها ناقص و عاجز از تأمین سعادت بشر است و به این اعتبار فاقد مشروعیت است.

بر همین اساس محققانی چون حسین بشیریه معتقدند که اسلام بنیادگرایان، عنصری از نوتالیترایسم را همراه دارد چراکه اولاً بر آن است که دین اسلام قانونی از پیش نوشته و تغییرناپذیر دارد که در هیچ زمان و مکانی رنگ تغییر نمی‌پذیرد. ثانیاً خواهان نظارت و حاکمیت مطلق احکام غیرعرفی بر ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان‌هاست.

روی متحده، استاد تاریخ اسلام در دانشگاه هاروارد، نظریه بازگشت به احکام و سنن در میان بنیادگرایان را این گونه تشریح می‌کند: «در بین گروه‌هایی از جهان اسلام شاهد تلاشی هستیم برای متحول کردن جهان. اینکه

مسلمانان می‌خواهند مفاهیم رایج را از نو تعریف کنند.» وی با اشاره به سابقه این حرکت می‌افزاید: «این تلاش قبلاً نیز در جهان مسیحیت و یهودیت صورت پذیرفته است. واقعیت غیر قابل کتمان این است که اسلام برخوردار از پیشینه‌های باشکوه است و با هر رجعتی به این پیشینه طبیعی است هواداران این ایده در آرزوی بازگشت آن دوران خود را با مفاهیمی درگیر می‌کنند که به عنوان رهاورد جهان مدرن شناخته می‌شوند.»

ادوارد موتیما، پژوهشگر حوزه ادیان نیز به گونه دیگر نظریه بازگشت را در شکل‌گیری بنیادگرایی امروز تعیین‌کننده می‌بیند. او در اثر معروف خود، *تعارض و قدرت تأکید می‌کند*: «اسلام سیاسی معطوف است به سازماندهی مجدد جوامع اسلامی بر اساس اصول پایه‌ای اسلام. در واقع این تلاشی است برای آنکه هنوز مسلمان بمانی.»

به جای عمارت فرور یخته ناسیونالیسم

بنیادگرایی در نوع جدید آن جای ناسیونالیسم نشسته و پاسخی است به غرور تحقیرشده یک شهروند مسلمان. سابقه این رشته از اسلام‌خواهی به اولین تهاجم قدرت‌های غربی به سرزمین‌های اسلامی می‌رسد. از آن هنگام تاکنون همواره طیفی از نجبگان اسلامی از عقاید دینی مردم به عنوان چاشنی تزهیز و مقاومت در برابر هجوم مغرب‌زمینیان بهره جسته‌اند.

اما توسل به اسلام به عنوان منبع انرژی استقلال‌طلبی در عصر حاضر صورت‌های کاملاً متفاوت و مدرنی پیدا کرده است. از آن رو که شکل حضور و نفوذ قدرت‌های غربی تغییر کرده است. از دید راجر هاردی، متخصص حوزه ادیان شبکه بی‌بی‌سی، بنیادگرایی حاضر در افغانستان، خاورمیانه، بالکان و حتی بخشی از خاور دور نتیجه تکوین روند تقابل جهان مسلمانان و جهان غرب است. او می‌گوید: «همه‌چیز در این دوران دست به دست هم داده تا اسلام و جهان غرب یکدیگر را مظنون و متهم بشناسند. بسیاری از مسلمانان، غرب را سد راه توسعه و تعالی خود و سیاست قدرت‌های غربی را منشأ عقب‌افتادگی‌شان می‌پندارند.»

به گفته هاردی پیشگامان این نوع از اسلام سیاسی به دنبال نوعی رستاخیر سیاسی در جوامع اسلامی هستند البته با رواج این نگاه نوستالژیک که اسلام زمانی قدرت بزرگ بود که بر امپراتوری گسترده از اسپانیا تا چین فرمانروایی می‌کرد. او می‌گوید: «پرسش شورانگیز رهبران این طیف از بنیادگرایان این است که چرا اسلام نمی‌تواند بار دیگر بزرگ شود؟ درست همین تجدید خاطره شکوه گذشته است که بر آتش ناخرسندی مسلمانان جوان دامن می‌زند.»

آنها با این باور، اسلام را به عنوان نیرویی هویت‌بخش به میان فراخوانده‌اند که آموزش‌های غیردینی تحت عنوان تجدید از دو جبهه ملی و بین‌المللی هویت مسلمانان را تهدید کرده است. پرواضح است که تلاش برای استخراج عناصر حرکت‌بخش دین، هواداران اسلام و پیروان عرف

را در مقابل هم قرار می‌دهد. به اعتقاد هاردی، حسن‌البنیاء، پیشگام این نوع از تجدید حیات اسلام است. محور مشترک اندیشه این رهبر پرنفوذ این بود که در عصری که الگوها و ارزش‌های نظام‌های سکولار، مذهب را در داخل و خارج منزوی کرده، باید دین سکوت سیاست به تن کند و همچون خون حیات‌بخش، کالبد بی‌جان مسلمانان را نیرو بخشد.

حسین بشیریه می‌گوید پایه اسلام سیاسی در عصر کنونی بر این ایده استوار است که اگر مذهب برای به دست گرفتن حکومت تلاش نکند سیاست - با تعاریف عرفی آن - مذهب را به حاشیه خواهد راند.

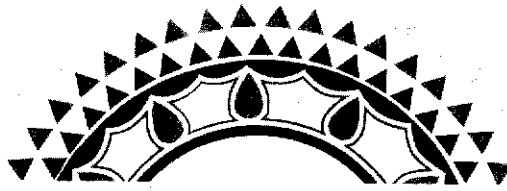
بنیانگذاران این قرائت از اسلام‌گرایی به روند تحولات جهانی مشکوک هستند و معتقدند که در قرن اخیر سیاست بین‌الملل به صورت آشکاری در جهت هویت‌زدایی از جوامع اسلامی پیش رفته است. **راشد الغنوشی** از کسانی است که بر وجود چنین نگرشی نزد غالب رهبران جنبش اسلامی صحه می‌گذارد. او می‌گوید: «از دید این رهبران، سیاست اسلامی بر دو بخش است: اول، تخریب و نابودی پایه‌های کج هویت تحمیلی پیشین و دوم بازسازی حقیقت و پایه‌های راستین عقیده.» او تصریح می‌کند: «اسلام‌گرایان از این جهت بخش عملیاتی از انرژی خود را صرف تخریب کرده‌اند که تحت فشار و در معرض تهدید هستند. این به دلیل موضع ضداسلامی سرسختانه مخالفان است که حتی ما را به رسمیت نمی‌شناسند. مثلاً در تونس جنبش خود ما را از زمان تأسیس یعنی ۱۹۷۰ تاکنون به رسمیت نشناخته‌اند.»

این دیدگاه را دیگر رهبران جریان‌های اسلامی خاورمیانه به گونه دیگری روایت می‌کنند. **رنوف عزت**، چهره شاخص اسلام‌گرایان مصری می‌گوید: «آنچه من از نظام نوین جهانی ترک می‌کنم عبارت است از استیلاي ارزش‌های عرفی و غیر مذهبی بر ارزش‌های دینی.»

۲. یوتویوی «جامعه عادلانه و اسلامی»

صورت دوم از اسلام‌گرایی، نگاه به نابسامانی‌های درون جوامع اسلامی دارد و پیش از هر چیز رسالت خود را در رفع نابسامانی‌ها و گشودن گره از معضلات زیستی شهروندان می‌بیند. طبیعی است در هر کدام از جوامع اسلامی که ناهنجاری‌های اجتماعی یا تنگناهای اقتصادی تشدید شده این رشته از اصلاح‌طلبی دینی قدرت بیشتری گرفته است. اسلام در نسخه تجویزی رهبران این شاخه از اصلاح‌گری، آرمان «برابری نظام تبعیض و بی‌عدالتی» است و در مبارزه و ستیزی بی‌پایان با فساد و مظاهر بی‌بندوباری قرار می‌گیرد. بسیاری از جوانان عرب از آن جهت به جنبش‌های اسلامی می‌پیوندند که در آرزوی عدالتند و جامعه عادلانه، جامعه‌ای است که سرپناه تهیدستان و رویاروی مال‌اندوزان و متزین است.

به اعتقاد روی متحده این رشته از گرایش اصلاح دینی در جوامع سنی و شیعه به‌طور یکسان طرفدار دارد، چراکه مقوله تبعیض و عدالت معضل لاینحل مسلمانان از رحلت



پیامبر تاکنون بوده است. پیشگامان برابری در این رشته از اسلام‌گرایی، صدای توده محروم جامعه محسوب می‌شوند و التیام‌دهندگان آلام و رنج و تبعیض‌های موجود علیه توده‌های بی‌پناه شناخته می‌شوند. اما ایده اساسی دیگر این رشته از اسلام‌خواهی این است که چگونه می‌توان در جامعه امروزی مسلمان خوب باقی ماند و تحت چه شرایطی جامعه را اسلامی نگه داشت. این ایده اجتماعی منشأ رفتارهای بسیار مناقشه‌آمیز در جوامع عربی - اسلامی شده که اعتراض و نگرانی غرب را برانگیخته است. اسلامی کردن چهره جامعه - به گونه‌ای که ارزش‌های عرفی بشر امروز - را به چالش می‌طلبد پدیده‌ای است که به اعتقاد محققان، عامل وحشت و تفر افکار عمومی از بنیادگرایی است. بخش عمده تصویر وحشت‌آلودی که از اسلام سیاسی نزد شهروند غربی ارائه شده برگرفته از روش‌ها و رفتارهای تند بنیادگرایان در حوزه مسائل اجتماعی و فرهنگی است. به اعتقاد رنوف عزت، پاسخ به این سؤال که چگونه می‌توان در جامعه اسلامی، مسلمانی تمام‌عیار ماند چندان آسان نیست. او می‌گوید: آنچه به عنوان «ارزش‌های ایده‌ال» از تفکر غرب در جوامع اسلامی رایج شده مشروعیت ندارد مثلاً در نگرش اسلامی به چیزی به نام جنبش زنان (فمینیسم) اعتقادی وجود ندارد و ما مسلمانان بر این باوریم که حقوق زنان با حصول حکومت اسلامی به دست می‌آید.

اما در مقابل، شماری از پژوهندگان بر این باورند که اسلام فی‌نفسه چنین ظرفیتی از سختگیری را در حوزه ارزش‌های اجتماعی و حریم خصوصی افراد ندارد. لذا آنها نتیجه می‌گیرند که هواداران جنبش‌های بنیادگرایی، خواسته یا ناخواسته سنت‌های قومی و رسومات متعصبانه پیشینیان خود را با شعار دینی امتزاج کرده‌اند. به طور مشخص این محققان، باورهای بنیادگرایان درباره حقوق زنان و نظارت و دخالت حکومت در زندگی خصوصی افراد را برگرفته از سنت‌های قبیل‌های - قومی می‌دانند.

لیلا احمد، استاد دانشگاه هاروارد آمریکا در این باره می‌گوید: بسیاری از عناصری که امروزه در جوامع اسلامی شاهد آن هستیم ناشی از حقوق اسلام نیست، بلکه در مسیر گسترش اسلام به سایر جوامع در درون اسلام گنجانده شده است. او در توضیح دیدگاه خود می‌گوید: اسلام در هر مرحله از پویای اجتماعی خود در خاورمیانه ایران و آفریقا برخی از عناصر متشکله فرهنگ این جوامع را در خود جذب کرد. لیلا احمد پوشش زنان را مثال می‌آورد و مدعی می‌شود: پوشش زنان در بسیاری از کشورهای اسلامی ربطی به تاریخ اسلام نداشته بلکه از جوامع بومی به اسلام رخنه کرده است.

خانم سنلیکاسو، دبیر مؤسسه نشر اسلامی زنان در اروپا نیز نکات قابل تاملی در تأیید این دیدگاه مطرح می‌کند و می‌گوید: همه ما می‌دانیم که پیامبر اسلام با استفاده از زور در تحمیل سلیق اجتماعی مخالف بود. او حتی ماریا، زنی جنگی را در انتخاب حجاب آزاد گذاشت.

موارد اختلاف نظر از این حیث فراوان است. مثلاً در زمینه کنترل جمعیت عقد و طلاق چنین تضادی بین بنیادگرایان و منتقدان وجود دارد. کما اینکه موناز لفیقا، منتقد مصری می‌گوید: فتوای گوناگون داریم که کنترل موالید با اصول و احکام مغایر نیست اما بنیادگرایان با آن به مخالفت برخاسته‌اند.

۳. اسلام میانه‌رو

سیمای دیگری از اسلام نیز در اقلیم سیاسی شهروند عرب و مسلمان تبلور یافته که بسیار منعطف و دلپذیر است و از تضاد و ستیز و تنفر می‌گریزد. زیر بیرق دین اسلام هواداران بسیاری جمع شده و افشار پرشماری از روشنفکران، تکنوکرات‌ها و شهروندان عادی گرد آمده‌اند. بر این تصویر از اسلام در ادبیات سیاسی امروزه عناوینی چون اسلام میانه‌رو و اسلام نوگرا اطلاق می‌شود. معتقدان به این تفکر ملول از دو تجربه تلخ و کشمکش‌های مذهبی در عرصه بین‌المللی و رفتارهای متعصبانه و تحجرآلود در داخل جوامع اسلامی به دنبال قرائت جدیدی از اسلام هستند.

در قرائت جدید، طرفداران اسلام میانه‌رو بیش از هر چیز نگران آسیب دیدن گوهر دین و تلف شدن ارزش‌ها و اصول اسلامند. اینان، برای ترمیم جراحات بیکر مذهب دو روش و گرایش را پیش گرفته‌اند. گرایش اول آشتی‌داندن مذهب با اصول مدرنیته است به گونه‌ای که تلفیقی بین مذهب با الگوی دموکراسی به وجود آید. روش دوم، کنار کشاندن مذهب از متن مناقشات و گردونه قدرت است به نحوی که دین کارکرد اصلی خود را در تأمین نیازهای معنوی و اخلاقی جامعه به نحو مطلوب اثبات کند.

پرسش مبنایی هر دو گرایش این نیست که یک کشور و جامعه عربی - اسلامی می‌تواند حکومت تشکیل دهد یا نه، چنین پرسشی دامی بیش نیست. مسأله اصلی این است که آیا نظامات سیاسی - اجتماعی مسلمانان می‌تواند با نهادهای نوین سازگار باشد به گونه‌ای که بدون هزینه کردن اصول خود با اخذ ارزش‌ها و مفاهیم جهان مدرن به بلاتکلیفی پیروانش پایان بخشد؟

پروفسور روی متحده، استاد تاریخ اسلامی هاروارد معتقد است که انتخاب روش مدارا و تفاهم از سوی نوگرایان دینی، حکم قهری عصر امروز است. وی می‌گوید: در عصر نوین، دموکراتیزه کردن اسلام یعنی جمع آن با ارزش‌ها و دستاوردهای فکری بشر. این یک اشتباه مسلم است که اصول اسلام را اصولی ثابت و غیرقابل تغییر بدانیم. جوامع اسلامی در بستر تغییر حرکت می‌کنند از همین رو اسلام نیز خود را با این تغییرات وفق خواهد داد.

اما همچنان که راجر هاردی در پایان تحقیق خود می‌گوید: جمع منطقی بین اسلام و دموکراسی یا اسلام و مدرنیته در تجربه روشنفکران و دولتمردان کشورهای اسلامی یا دشواری‌هایی مواجه شده است. به گفته هاردی مسأله اصلی این است که چه بخشی از اسلام با چه شکلی از

تجدد قابل جمع است و اصول حکومت دینی که بر نظارت حاکمتری بر اعمال و رفتار فردی و اجتماعی تأکید دارد چگونه با اصول دموکراسی که خواهان دخالت حناقلی در حیات افراد است سازش می‌کند.

همچنان که راجر هاردی می‌گوید عمیق‌ترین پرسش درباره سازگاری اسلام و دموکراسی در ذهن ایرانی مطرح شده است. هاردی در این باره به دیدگاه‌های منتقدان دینی ایران همچون سروش می‌پردازد و می‌گوید: جامعه ایران به این سؤال یک جواب مثبت و کلی داده اما اشکال اینجاست که هنوز مفاهیم و اصول دموکراسی که باید با اسلام جمع شود در فرهنگ جامعه ایرانی - اسلامی بدرستی شناخته و تمرین نشده است.

از آنچه گفته شد می‌توان دریافت میزان موفقیت جوامع اسلامی - عربی در مسیر تلفیق دین و دموکراسی بشدت تحت تأثیر سطح توسعه‌یافتگی آن جامعه قرار دارد. چنان‌که برخی جوامع در نیمه‌راه دموکراسی قرار دارند، مانند مصر، اردن و پاکستان و برخی دیگر پذیرش یا عدم پذیرش دموکراسی، برایشان مسأله مرگ و زندگی است مانند ترکیه.

در این میان اعتقاد گروهی از متفکران جهان اسلام بر این است که اگر پروسه تلفیق دموکراسی و اسلام تا به امروز ناکام مانده به این دلیل است که نظام‌های حاکم بر کشورهای اسلامی همه فرصت‌ها را برای عملیاتی کردن این اندیشه از بین بردند. حمید غزالی، استاد دانشگاه قاهره در این باره می‌گوید: اگر جوامع عربی در جمع اسلام با اصول دموکراسی شکست خورده‌اند، این شکست هیچ ارتباطی به اصول اسلام ندارد.

سامی زبیده، استاد دانشگاه لندن نیز از منظر دیگر این دیدگاه را توضیح می‌دهد. آن قرائت از اسلام شکست خورده که اصول مذهب را در عرصه اجتماع تغییرناپذیر می‌بیند. این درک تنها یکی از برداشتهای متداول از اصول است که البته با دموکراسی قابل جمع نیست.

این سخن که حکومت‌های مستبد سد راه آزمون «ثوری تلفیق» هستند، بیش از همه از زبان رهبران نهضت‌های اسلامی بیان می‌شود. مامون حدیدی، چهره سرشناس عرب می‌گوید: قدرت‌های حاکم بر قلمرو عرب همواره به دنبال دادن تصویر خشن از اسلام و پیدا کردن توجیهی برای حذف آن هستند و حکومت‌ها همواره با دستاویز قرار دادن برخی اشتباهات رفتاری جریان‌های مذهبی، ما را از دنبال کردن اسلام بازمی‌دارند.

راشد الفنوشی، رهبر اسلامی تونس این نکته را با وضوح بیشتری بیان می‌کند. او می‌گوید: ما از مسیر دموکراسی، فرصت پیاده کردن تفکراتمان را پینا کرده بودیم اما پیروزی ما در انتخابات ۱۹۸۹ توسط قدرت حاکم باطل اعلام شد و ما را به آن‌هام بنیادگرایی سرکوب کردند. او خاطر نشان می‌کند در مصر نیز اخوان المسلمین همین سیاست را پیش گرفت ولی دولت حاکم به بهانه پشتیبانی مخفی از بنیادگرایی آن را تحت تعقیب قرار داد.